

باسمه تعالی

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ثُمَّ كَفَرْتُمْ بِهِ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ هُوَ فِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ (۵۲) سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَو لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۵۳) أَلَا إِنَّهُمْ فِي مَرِيَّةٍ مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ أَلَّا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ (۵۴)

این آیات در خط توجهات انسان دو سویه متقابل را معرفی می کند یعنی انسان در تضاد دو جانب این خط توجه می تواند قرار بگیرد. یکی توجهی که حق را در نهایت وضوح نشان می دهد و سویه دیگر به قرینه مقابله می شود لجاجت و اعراض از دیدن حق و خفاش صفت چشم بر حق آشکار بستن که از آن تعبیر به شقاق بعید شده است.

- تقریر این وضوح اینگونه است که احاطه پروردگار به موجودات چنان است که همه شیئییشان^۱ را پر نموده است چنانچه هیچ موجودی هیچ توجهی-حتی به خودش^۲- نمی تواند داشته باشد جز آنکه به «او» توجه کرده است.^۳ یعنی خداوند مشهود همگان در هر شهودی است که ایشان دارند.
- لازمه این وضوح این است که هیچ حجابی جز غفلت نمی توان نسبت به او داشت و در نتیجه هر بیانی برای معرفی او (مانند آرایه آیات در آفاق^۴ و در انفس^۵) صرفاً تنبه و غفلت زدایی است.
- به مناسبت اطلاق این شهود و مشهود توجه به آن برای اثبات هر موجودی ادلّ از اثبات آن موجود به خود اوست من عرف الله کملت معرفته^۶ و همین نکته مصحح اثبات قرآن یا معاد با توحید است و

۱. بنا بر اینکه اسناد شهادت به صرف شیء، کاشف از اقتضای اطلاق شیئیت باشد مر شهود را یعنی کل شیء بما هو شیء شاهد و مشهود لرب الرسول ﷺ و در اضافه ربّ به کاف اشاره است به واسطه گری مقام ولایت در این شهود و الله العالم.

۲. قضاء لاطلاق الشهادة في جانب المشهود.

۳. و البته لازمه این تقریر این است که همه اشیا به او واقعیت دارند و او تنها حقیقتی است که هست قضاء لاطلاق الشهادة في جانب جهة الشهادة المقتضي للإحاطة التامة إذ نقصانها مستلزم لغيوبة شأن من شؤون المشهود (ب) و حقیقت موجودات چیزی جز توجه به او نیست فإن الشيء لا يغيب عن نفسه فإذا كانت الشهادة محيطة بالشيء كان الشيء شهادة له لربه بتوسط شهوده للولاية الحاصلة من شهوده لفقره (ج) و لازمه ترکیب این دو مقدمه آن است که چون غیر حق نماند همه هستی هر موجودی توجه حق تعالی به شؤون خودش است و او شهید (به معنای شاهد) بر همگان خواهد بود و اشکالی در اراده دو معنا از لفظ شهید نیست و ذلك بناء على جواز استعمال اللفظ الواحد في معنيين أو أكثر واضح.

۴. في الآفاق متعلق به آرایه نیست چون عقلا انسان در خارج از صقع نفس خودش چیزی را نمی تواند ببیند و اصولاً هیچ موجودی به خارج از خودش راهی ندارد و لذا ظرف مزبور باید متعلق به فعل یا شبه فعل عام است که حال بوده و حذف شده است مانند مثال معروف رأيت الهلال في السحاب

۵. و از شواهد این مدعا- به حکم نسبت حق و نفس- اخباری است که این اثر را برای معرفت نفس و یا ضدش را برای جهل به نفس اثبات کرده اند مانند «من عرف نفسه فقد انتهى إلى غاية كل معرفة و علم» و «كفى بالمرء جهلاً أن يجهل نفسه»

به عبارت روشن تر محال است شخصی خداوند را مشهود بر همه موجودات (و یا شاهد بر همه موجودات به تقریری که در پاورقی ۳ گذشت) ببیند و حقانیت قرآن و معاد را که از اقرب حقایق به توحید اند نداند چنانچه مفاد صدر کریمه (حَسْبِيَ يَتَّبِعَنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ) و کریمه آتیه (إِنَّهُمْ فِي مَرِيَّةٍ مِّنْ لِّقَاءِ رَبِّهِمْ) است.

این بیان^۶ مصحح برداشت معنای توحیدی مدنظر اهل معرفت از آیات کریمه فوق الذکر است و نسق آیات را با آیه سابقه که موضوعش اثبات حقانیت قرآن است حفظ می کند و الله العالم.

حال با توجه به تک تک بندهای سه گانه می توان نسبت حق تعالی با نفس و وحدت معرفت الله با معرفت نفس را تقریر نمود:

- در بند اول توحید ذاتی حق تعالی با حد وسط قرار دادن اطلاق احاطه آن ذات مقدس بر ممکنات اثبات شد و لازمه نفی غیر در کنار معرفت وجدانی ضروری به نفس اذعان به وحدت است.^۷
- در بند دوم ضرورت معرفت کامل و دائم انسان به حق تعالی اثبات شد و چون نفس انسان تنها حقیقتی است که احتجاب انسان از او معقول نیست نسبت به حق و نفس روشن می شود.
- در بند سوم اطلاق معرفت الله نسبت به سایر معارف اثبات شد و به حکم مباحث علم در حکمت، روشن است که نفس - که دعوت به تصدیق قرآن و معاد در پی ارایه آیات در آن صورت گرفته است - در مرتبه تجرد خود با هر معلومی متحد است - و بدون آن علم محقق نمی شود - پس نفس طریق اثبات حقانیت قرآن و معاد نیز است و چون یک معلوم با همه حقیقت خود جز یک واسطه در معرفت نمی تواند داشته باشد^۸ پس توحید و نفس که هر یک طریق به معرفت تام معارف اند بایکدیگر متحدند و الحمد لله أولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً.

۶ . جرقه‌ی این برداشت از کلام مرحوم علامه طباطبایی است در المیزان، ج ۱۷، ص: ۴۰۵ آنجا که بیان می دارد: «... فلعل الوجه فيه أن المشركين إنما كفروا بالقرآن لدعوته إلى التوحيد فانتقل من الدلالة على حقية القرآن للدلالة على حقية ما يدعو إليه إلى الدلالة على حقية ما يدعو إليه مستقيماً من غير واسطة كأنه قيل: سنريهم آياتنا ليتبين لهم أن القرآن الذي يخبرهم بها حق فيتبين أن ربك واحد لا شريك له ثم قيل: وهذا طريق بعيد هناك ما هو أقرب منه أ و لم يكفهم أن ربك مشهود على كل شيء؟»

۷ . دانسته شود که تصور «ذات» در تصدیق وحدت وجود کافی است و بعد از آن سایر دعاوی از هر حاجت به حجتی فارغ است.

۸ . این مدعا تا جایی که سراغ داریم در منبعی ذکر و مبرهن نشده است لکن لازمه قاعده مسانخت و عدم صدور غیر واحد از واحد همین است که هر حد وسط و آیه‌ای فقط بخشی از ذوالآیه را ارایه و اثبات بکند مگر اسم اعظم هر ذاتی (که البته در آن نیز به حکم تنزل یک غیریت و نقصان ضعیفی اجتناب ناپذیر است.) و این اسم اگر تسامح و یا اعتبار خاصی در آن لحاظ نشود، به حکم وحدت ذات یکی بیشتر نخواهد بود تا آینه تمام‌نمای ذات باشد.